

اِشْتِفَانِ سِوَايِگِ

حَدِيثِ شَطْرَنْجِ

و

رِسَالَةُ سَيِّرُو

همراه با یادداشتی از توماس مان

ترجمه محمود حدادی



انتشارات نیلوفر

فهرست

- یادداشت مترجم ۷
- به یاد اشتفان سِوایگ / توماس مان ۱۳
- حدیث شطرنج ۱۹
- رسالهٔ سیسرو ۷
- پی‌نوشت‌های حدیث شطرنج ۱۲۳
- پی‌نوشت‌های سیسرو ۱۲۷

در کشتی مسافربری بزرگی که قرار بود نیمه شب از نیویورک به مقصد بوئنوس آیرس حرکت کند، بر عرشه جوش و جنبش معمول ساعت آخر حاکم بود و در ساحل تب و تاب خداحافظی مسافر و مشایخ. تلگرافچی های جوان، با کلاه کج بر سرشان، از کابینی به کابینی می شتافتند و در همه آنبوه راهیان اسم جار می زدند. بار چمدان و گل بر سر عرشه بالا می آمد. بچه ها ذوق زده و کنجکاو از پله ها بالا و پایین می دویدند و در این غوغا دسته موسیقی بی خم به ابرو آوردنی به کار خود مشغول بود. من گرم گفتم و گو با یک آشنا کمی دور از این شلوغی ایستاده بودم که دو سه باری برق فلاش دوربین به چشم خورد. پیدا بود خبرنگاران کمی پیش از حرکت، از یک شخصیت صاحب نام عکس و مصاحبه گرفته بودند. دوست من نگاهی انداخت و لبخند زان گفت: «یک تحفه طرفه هم که توی کشتی تان دارید. منظورم چنتوویچ است.» ولی از آن جا که من در قبال این خبر سیمایی آشکارا خالی از تفاهم نشان دادم، به توضیح افزود: «میکرو چنتوویچ، قهرمان شطرنج جهان را می گویم. جناب شان از شرق تا غرب امریکا شهر به شهر مسابقه برگزار کرده است و حال به هوای افتخارات نو راهی آرژانتین است.»